

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

## ناسازگاری‌های سیاسی در کشورهای پیاّمدهای آن

بازی بدون قاعده از تحول ثورالی آغاز و تداوم جنگ تحمیلی

قانون‌گریزی و نهاد ستیزی

جایگاه و نقش افغانستان طی سده بیستم، ویژگی  
اقدامات استعماری علیه کشور، بررسی برخوردهای  
منطقوی، کاوش معضلات و مشکلات موجود و تعارض  
موضوعگیری‌ها، انشعاب سیاسی در کشورهای  
سال‌های ۵۷ الی انقذاب سیاسی

در نخست و قبل از طرح عمومی‌ترین مسایل موضوع مورد بحث، مسأله را چنین باید آغاز نمود: زمانی که آدمیان بدون موجودیت قدرت عمومی بسر می‌برند، در چنین وضعیتی، همگان را ترس فرا گرفته و در وضعی قرار می‌گیرند که جنگ خوانده می‌شود و چنین جنگی به گفته لاک، جنگ همه برضد همه است. دانشمندان عقیده دارند که وضعیت طبیعی، وضعیت مساوات و برابری بوده، وضعیتی که در آن همه قدرت و اختیارات قانونی دوسویه است و هیچکس نسبت به دیگری برتری ندارد. در وضع طبیعی انسان‌ها از حقوق مساوی برخوردارند و در این مشخصه متذکر باید گردید که حق طبیعی آزادی و اختیاری است که هر انسانی از آن برخوردار است تا به میل و اراده خودش قدرت خود را برای حفظ طبیعت یعنی زندگی خویش به کار برد. وضع طبیعی، وضع آزادی است، نه وضعی که در آن بی بندوباری حاکم باشد. برای اجرای قانون طبیعی که با زندگی بشر در ارتباط است، نیازمند یک مجری می‌باشیم و این مجری اخلاق و وجدان فردی هر انسان بشمار می‌آید. اما بخاطر باید داشت که در وضع جنگ همه برضد همه، هیچ چیز ناعادلانه نیست. زمانیکه قدرت عمومی درکار نباشد، قانونی هم وجود ندارد، وقتی قانونی وجود نداشته باشد، عدالتی هم متصور نیست. این واقعیت به اثبات رسیده که

حکومت مدنی بمثابه داروی مناسبی برای سازگاری های وضعیت طبیعی می باشد، تنها پیمانی را که به وضع طبیعی و رهایی از هرگونه سلطه و قدرت، خاتمه می دهد، توافقی محسوب گردیده که مردم برای ورود به جامعه و ایجاد یک اجتماع سیاسی با یکدیگر می بندند، این اجتماع سیاسی زمانی ایجاد می شود که شماری از افراد، در وضع طبیعی، در اجتماعی وارد شوند که از مردم واحد و پیکر سیاسی واحدی تحت حکومت عالییه فراهم آمده است.

به ارتباط شرح حال و احوال موضوع مورد بحث بصورت یک کل، این مسأله قابل تذکر می باشد که در پایان سال های ۶۰ در متن جامعه افغانی، ما شاهد جدال های پیهمی بودیم. همچنان طی سال های متذکره، جوانان بیشماری از اطراف و اکناف مملکت وارد مرکز کشور گردیده تا با استفاده از امکانات جدیداً فراهم شده توسط قانون اساسی کشور، از جمله به تعلیمات و تحصیلات بیشتری عمدتاً در پوهنتون کابل مبادرت ورزند. آنها چنین برداشت داشتند که سیستم در بسیاری جهات و در بسا موارد هنوز بر نخبگان استوار می باشد. در این میان، جنبش های رادیکال، در جمع دانش آموزان در کابل، با استفاده از زمینه های مساعدی به جلب و جذب آنان متصل گردیدند. برخی هم بمنظور تسریع روند اصلاحات و تطبیق عملی ایده ها و مفکوره های شان، حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برگزیدند. عده دیگر نیز با صدای بلندی در برابر تغییرات بوجود آمده اعتراض نموده و خواهان بازگشت ارزش ها و اصول اسلامی گردیدند. احزاب اسلام گرا در صدد ایجاد و برپایی نوعی از جنبش سیاسی - مذهبی استوار بر اساسات و مبانی شریعت بودند تا به استقرار دولت اسلامی منجر گردد. اما از جمله عواملی که سبب ساز مخالفت ها، جدایی ها و ناسازگاری های سیاسی در کشور بشمار می آید، از جمله یکی هم ستیزه جویی و منازعه قدرت در کشوری باشد. ستیزه جویی متذکره بصورت یک کل با اندیشه و اصل مفکوره ملت سازی و تشکیل دولت - ملت در تعارض و ضدیت قرار گرفته و در زمینه، چه در نظر و چه در عمل، ابتکار اقدامات بعدی و موثر را هم از دولت و هم از زمامداران دولت ها سلب نمود.

ناسازگاری ها در عرصه قدرت الی دهه هفتاد سده بیستم، ناسازگاری و منازعه قبیله یی و عشیره یی و خانوادگی شاه و شهزادگان قبیله حاکم بود. تذکر ناسازگاری شاهان و شهزادگان قبیله سدوزایی، میان قبیله سدوزایی و محمدزایی و تداوم جنگ همیشگی در درون سران حاکم قبایل یادشده را نیز در اینمورد نباید فراموش نمود. این منازعات و ناسازگاری ها بمنظور دسترسی به قدرت، حفظ قدرت و توسعه قدرت پیوسته ادامه می یافت. در پایان دهه شصت سده بیستم، با برچیده شدن بساط سلطنت محمد ظاهرشاه و تشکیل جمهوری به رهبری محمد داود، منازعات و ضد و نفیض گویی های قدرت جایش را به منازعات قبیله یی، گروهی و قومی قدرت سپرد.

طی سال های حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، منازعه قدرت با رویکرد ذکر شده، تشدید و در عین زمان بیش از پیش تعمیق گردید. در سال های پس از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در زمان حاکمیت مجاهدین و "طالب"ها، شدت این ناسازگاری و منازعه قدرت گسترش کسب کرده و ابعاد وسیعی اختیار نمود. پیامد این ناسازگاری ها و منازعه قدرت در اشکال گوناگون، ناهمگونی و عدم همگرایی قومی و زبانی را پیچیده تر ساخته و شکل گیری دولت مدرن ملی را نیز ناممکن ساخت. در جریان سال های بعدی، احزاب اسلامی و سایر گروه های سیاسی موجود بمنظور کسب قدرت در کشور، مبارزات وسیع و گسترده ای را سازماندهی نمودند. فاجعه طبیعی سال های

۱۳۴۸-۱۳۵۱ بصورت موثری دولت و حاکمیت مرکزی کشور را مورد امتحان قرار داده و توانایی اش را در قبال حوادث غیرمترقبه به آزمایش گذاشت. در نتیجه، طی سال ۱۳۵۲، بساط سلطنت محمد ظاهر شاه توسط محمد داود، نخست وزیر قبلی کشور برچیده شد.

محمد داود با تکیه بر ارتش و جناح معتدل حزب دموکراتیک خلق افغانستان حساب باز نمود. همچنان بعضی از اعضای حزب، شامل ترکیب کمیته مرکزی داود نیز گردیدند. محمد داود اقدام به طرح و تطبیق اصلاحات و ایجاد ریفورم، بشمول اصلاحات ارضی در کشور نمود، در این عرصه بمنظور مراقبت و جلوگیری از واکنش منفی جمعیت روستائیان محافظه کار کشور باید اقداماتی در نظر گرفته شده و در زمینه، تدابیر پیشگیرانه‌ی اتخاذ می‌گردید. اما قبل از سایر مسایل موجود، بزودی، محاسبه (!) آغاز گردیده و در نتیجه عده‌ای از اعضای ح.د.خ.ا. از ساختار دولت به حاشیه رانده شدند. در چنین یک وضعیتی، محمد داود با اتخاذ موضعگیری علیه کلیه مخالفان، عده‌ای از آنها را مجبور به فرار به خارج از کشور نمود. در عین حال، نامبرده در صدد آن شد تا وابستگی هایش به اتحاد شوروی را به حداقل رسانیده و بطور فزاینده‌ای بمنظور نزدیکی با غرب و تحکیم مناسبات با ایران تلاش بخرچ داد.

طی ماه ثور سال ۱۳۵۷ در نتیجه قیام افسران و سربازان اردوی کشور، دولت جمهوری محمد داود سرنگون و خود و اعضای خانواده اش به قتل رسیدند. در نخستین ماه‌های پس از ثور ۱۳۵۷ در اثر عدم موافقت عده‌ی از اهالی کشور و در نتیجه آزار و اذیت مخالفان رژیم جدید، بیشترین عده روشنفکران و تحصیلکردگان نیز ناگزیر به ترک کشور گردیده و به پاکستان، ایران، اروپا و ایالات متحده مهاجر گردیدند. در مناطق روستایی کشور، بدون در نظر داشت تجربیات حاصله از آغاز اصلاحات و ریفورم‌های دوره امانی در زمینه، به طرح و انجام عملی اصلاحات، اقداماتی بعمل آمد. اما ناگفته نباید گذاشت که ح.د.خ.ا. در کنار اصلاحات مطروحه، به اجرای پروگرام مبارزه علیه بیسوادی نیز مبادرت ورزیده و به تطبیق پروگرام تعلیم و تربیه همگانی مانند قبل در سراسر کشور نیز همت گماشت. اما مانند آنچه در دوره نهضت امانی رخ داد، توسط هیچکس و بواسطه هیچ نیروی متعهدی بمنظور اجرای فرآیند اصلاحات تدریجی، اصلاحاتی که مورد تایید توده‌های میلیونی مردم بوده و پشتیبانی و حمایت آنها را ببار آورد، جد و جهد لازمی اصلاً صورت نگرفت. بدون در نظر داشت معضلات موجود در روابط و مناسبات سنتی کشور و همچنان بدون در نظر داشت الزامات آموزش مجزای جنسیت ها، جذب معلمان مرد از شهرهای بزرگ بمنظور آموزش زنان و دختران و همچنان تهیه مواد درسی و تنظیم پروگرام‌های آموزشی که به دلیل قرار داشتن بر اتوپیای سوسیالیستی، با روحیه و واقعیت‌های جامعه افغانی مطابقت نداشت و همچنان، نارضایتی اشخاص مسن و سالخورده از اینکه آنها مجبور می‌گردیدند تا در صنوفی حاضر گردند که افراد و اشخاص جوانتر به تدریس آنها می‌پرداختند، جهت دیگر معضله موجود را تشکیل می‌داد.

این مسأله قابل تذکار پنداشته می‌شود که اتحاد شوروی با استفاده از این فرصت که ح.د.خ.ا. به قدرت رسیده، بیشتر از پیش در سطح و متن ساختار اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور ما به صورت ژرفتری نفوذ نمود. طی ماه دلو سال متذکره، جانب افغانستان و اتحاد شوروی معاهده‌ای عقد نمودند که مطابق آن، این حق برای دولت افغانستان محفوظ نگهداشته می‌شد تا در صورت ضرورت،

بتواند تقاضای ارائه کمک‌ها و معاونت‌های نظامی و حربی را از اتحادشوروی به جانب افغانی بمنظور رفع مشکل پیش‌آمده بعمل آورد. اما باید خاطر نشان ساخت که مسکو به نوبه خود از حوادث پیش‌آمده در کشورما راضی بنظر نرسیده و در چنین یک وضعیت حساس، حاکمیت کشور نامبرده ناگزیرگردید تا به حمایت ح.د.خ.ا. مبادرت ورزد. درمقطع متذکره، این مسأله قابل یاددهانی پنداشته می‌شود که پس از سرنگونی شاه ایران توسط اسلام‌گراهای آن کشور و درچنین وضعیتی، دمدمی مزاجی جمهوری اسلامی ایران در قبال رژیم جدیداً مستقر شده در افغانستان، بیش از هر زمان دیگر، موجبات تشویش جانب اتحادشوروی را فراهم نمود.

در بررسی سیرحوادث سیاسی کشورما، عمدتاً تناقضات رهبران حزبی در امر تداوم مبارزه میان گروهی و تصاحب قدرت را نباید فراموش نمود، چنین وضعیتی پس از فراز و نشیب حوادث ماه سنبله ۵۸ که به برکناری نورمحمد تره‌کی از قدرت و سپس به قتلش منجر گردیده و حفیظ الله امین به رهبری کشور فرازآمده و سکان قدرت را به دست گرفت، قابل تأمل پنداشته می‌شود. ظاهراً، نامبرده در صدد بود تا قسماً حکومتش را مستقل و فارغ از اطاعت از توصیه‌های اتحاد شوروی به جهانیان معرفی نماید که در چنین یک وضعیتی، اتحاد شوروی در پی آن شد تا در مورد حفظ منافعش در کشور ما بیاندیشد.

قطعات محدود نظامی شوروی بتاريخ ۱۵ ماه فبروری سال ۱۳۶۸، افغانستان را به مقصد کشورشان ترک نمودند. تصمیم در مورد خروج قطعات یادشده از کشورما، بصورت نوشتاری در تفاهمنامه ژنیو درماه حمل سال ۱۳۶۷ به تصویب رسید که می‌توان وضعیت پیش‌آمده متذکره را عمدتاً به عوامل داخلی در اتحاد شوروی و وضعیت جنگی در افغانستان مرتبط دانست. دراین موقع، اقتصاد شوروی در مشکلترین وضعیت قرار داشته و قادر نبود تا جنگ وسیع و همه‌جانبه‌ای را در سرزمین بیگانه تداوم بخشد. علاوه برخشم و سرخوردگی جنگجویان و سربازان بازگشته از میدان‌های جنگ، مسأله فوق سبب ساز ایجاد موجی از نارضایتی‌های اهالی اتحاد شوروی گردیده و اعتراضات گسترده‌ای را ببارآورد. تغییرات داخلی در دفتر سیاسی در مورد، نیز نقش و اثر مهمی بجا گذاشت. میخائیل گرباچف که طی سال ۱۳۶۴ به قدرت رسید، با ستیزه جویی و بتدریج قادر به کسب پشتیبانی در مورد مفکوره انجام عملیات بمنظوربه پایان رسانیدن حضورنظامی اتحادشوروی در افغانستان گردید. سرانجام، فرآیند‌های تکوین پذیرفته دراتحاد شوروی، افغانستان و بصورت کل درجهان، دست بدست هم داده و طی سال ۱۳۷۱ منجر به تصمیمگیری در مورد خروج نیروها و قوت‌های نظامی شوروی از افغانستان گردیده، به فروپاشی اتحادشوروی مهر تایید گذاشته شده و طی ماه ثور همان سال، در کشور جنگ زده ما نیز، مجاهدین بقدرت رسیدند.

## «افت» حکومتاری در افغانستان پس از حمله ایالات متحده به کشور

دراینمورد باید متذکرگردید که طی سال ۱۳۷۲ گروهی تحت عنوان به اصطلاح "مبارزان راه ایمان" با کمک‌های مادی و پولی ایالات متحده، عربستان سعودی، پاکستان و بسا از رژیم‌های محافظه‌کار منطقه، در کابل به قدرت رسیدند که در نتیجه افغانستان توسعه دموکراتیک را از دست داده و بمثابه یک دولت متمرکزکه بخشی از آن توسط گروه‌های ویژه و منحصر بفرد قومی و بخش‌هایی از آن نیزبه کمک ضوابط ویژه نظامی-سیاسی اداره می‌شد، مبدل گردید. این را نباید فراموش نمود که در عمق بحران طولانی مدت افغانی، سازمان بین‌المللی تروریستی "القاعده" پدید آمده و در بطن جامعه ما رشد داده

شد، در رأس سازمان متذکره اسامه بن لادن قرار داشت، نامبرده بمتابۀ باشندۀ بومی عربستان سعودی بمنظور مبارزه و انجام فعالیت های سیاسی و نظامی در کشور ما طی سال ۱۳۵۸ وارد اراضی افغانستان گردید. در آغاز امر، برای وی مخفیگاهها و محل های انباشت و نگهداشت سلاح و مهمات جنگی و همچنان تونل ها و زیر زمینی هایی بمنظور اهداف نظامی اعمار گردید. همراه و همزمان با آن، فعالیت های جنگی و نظامی را نیز سازماندهی و اجرا می نمود. نامبرده با استفاده از امکانات، در سراسر جهان مسلمانان را بمنظور "جهاد" علیه اتحاد شوروی فراخواند. سازمان استخبارت مرکزی ایالات متحده "سیا" نقش عمده را بمنظور قرا گرفتن بن لادن در رأس "القاعده" بر عهده داشت.

در سال ۱۹۶۷ علاقمندی بن لادن به افغانستان با امر "جهاد" بین المللی اسلامگرا ها گره خورد. نباید فراموش خاطر ما گردد که "القاعده"، مبارزه و جنگ علیه سربازان و افسران کشور ما را که نبردهای سنجیده شده یی را علیه مخالفان مسلح کشور سازماندهی نموده و قادر به پیشبرد جنگ موثر و هدفمند علیه دشمنان صلح و امنیت کشور بوده و به نیروی هیبتتاکتی در امر مبارزه مبدل گردیده بودند، بمتابۀ هدف درجه یک قرار دادند. عمده ترین مقصد گروه متذکره را سرنگونی رژیم های سیکولار در کشورهای اسلامی و ایجاد و برپایی حاکمیت های استوار بر شریعت تشکیل می داد. متعاقباً، جنگجویان نامبرده، در بسیاری از اقدامات تروریستی در شرق میانه و همچنان در حملات تروریستی و برخوردهای نظامی در سراسر جهان شرکت ورزیدند. قابل یادآوری می باشد که در آغاز خزان سال ۱۳۷۸، وضعیت در کشور ما بیش از پیش پیچیده تر گردید. در نتیجه انجام اقدامات و فعالیت های نظامی، "طالب" ها بر کابل مسلط گردیده و در حدود نود درصد از اراضی کشور را تحت کنترل خویش قرار دادند. آنها بزودی مطابق خواسته ها و امیدواری های حامیان مالی، اقتصادی و منطقه یی سابق شان بمتابۀ مرکز و سرچشمه تروریسم بین المللی مبدل گردیده و خارج از محدوده آسیای مرکزی و منطقه شرق میانه، تمامی جهان بشمول ایالات متحده را مورد تهدیدات تروریستی قرار دادند.

با فراز آمدن نیروهای ارتجاعی و عقب گرا، بحران اجتماعی - سیاسی در کشور بیش از پیش تعمیق گردید. آنها بصورت یک کل، در چنین شرایطی از انجام هر نوع ریفورم در کشور، بخصوص ریفورم ها و اقدامات اصلاحی که بواسطه ح.د.خ.ا. مطرح بحث قرار گرفته بود، ابا ورزیده، به همه دستاورد های موجود، خط بطلان کشیده و بر روابط و مناسبات اقتصادی قدیمی و انجام سیاست ارتجاعی در عرصه اجتماعی تأکید ورزیدند. چنین سیاست و عملکردی، بصورت قطع به شکست مواجه گردید.

با سرنگونی رژیم "طالب" ها در کابل، نه تنها جنگ و برخورد های نظامی تداوم حاصل نمود، بلکه برخوردهای اینچنینی به خارج از سرحدات کشور نیز گسترش یافت. قابل یادآوری می باشد که در اوایل امر و در مقطع سرنگونی رژیم یادشده، بصورت یک کل، مورد تعقیب قرار ندادن رهبران شورشی، در نوع خود، اشتباه غیرقابل پیشبینی محسوب گردید. شورشیان متذکره، بمنظور تجدید آرایش قوا به محاسبات و اقدامات معینی متوسل گردیدند. اگر درابتدا و در آغاز اواسط سال های هفتاد سده بیستم، جنگ در کشور، عمدتاً درخط رویارویی ایدئولوژیک و سیاسی تداوم حاصل نمود، پس از رژیم "طالب" ها در سال ۱۹۹۲ به بعد، مبارزه و نبرد وارد مرحله مسابقات و مبارزات خونین قومی و مذهبی گردید. باید خاطر نشان گردد که بصورت ک کل، مسأله تأمین منافع امپریالیستی و توسعه طلبانه ایالات متحده از نتایج عملکرد سیاست داخلی و خارجی کشور ما بمنظور تداوم مسیر

دلخواه شان مطمح نظر بوده و برای دسترسی به این مأمول از هیچ نوع عمل و اقدامی ابا نخواهند ورزید، بنأء، ایالات متحده مشوق هایی را که در امر طولانی شدن نظام منسوخ فنودالی ممد واقع می گردید، حتی با ورود قوت های جنگی ناتو به کشورما، نیز بحال خود باقی گذاشت. انتخابات سال ۱۳۸۳ ریاست جمهوری کشور، این مسأله را با وضاحت کامل به اثبات رسانید که حتی امکان آن نیز موجود می باشد که کشور عملاً به امتداد خطوط قومی منقسم گردد. نباید فراموش خاطر ما گردد که دولت تحت حاکمیت حامد کرزی قادر بدان نشد تا حمایت و پشتیبانی تعدادی از جنگ سالاران را جلب نماید. در کشوری چون افغانستان، در حالیکه واکنش های جامعه فنودالی و نیمه فنودالی در آن مشهود بود، قبل از همه در بخش های اقتصادی و اجتماعی اصلاحات و اقدامات جدی و موثری باید در عمل پیاده می گردید. اما درکنار واقعیت های دردناک دیگر، یکی هم اینکه مناسفانه تعهد جامعه بین المللی مبنی بر تأمین میلیاردها دالر کمک به نیروهای افغان، هرگز عملی نگردید.

پس از آغاز عملیات نظامی امریکا و متحدان ناتویش در کشورما، این واقعیت بیش از پیش بر ملا گردید که آنها در گام نخست در صدد انجام عملیات نیروهای زمینی به مقصد تعقیب "طالب"ها و انجام مبارزه همه جانبه علیه نیروهای مسلح مخالف نه، بلکه علیه گروهها و بخش های معینی از اقوام و اهالی بومی کشور آنها بجرم انتساب قومی و اتنیکی آنها و علیه هالی ملکی و گروهایی از باشندگان کشور جهت داده می شود. اما باید متذکر گردید که در ذهن و روان افغان ها در طول مدت زمان طولانی و طی اعصار مختلف تاریخی، این واقعیت نقش بسته که اصل ورود و حضور نیروها و کسان خارجی به سرزمین و اراضی شان، بنحوی از انحاء بمتابیه چالش و حمله بر افتخارات و وقار افغان ها و بعنوان تهدیدی به استقلال آنها محسوب می گردد.

در اوایل آغاز عملیات نظامی ایالات متحده و شرکایش در افغانستان چنین ادعا گردید که آمریکایی ها مسولیت مبارزه علیه "طالب"ها و "القاعده" را برعهده دارند. نباید فراموش نمود که ایالات متحده قبل از همه عدم تمایلش را در مورد محاسبه با سازمان ملل در زمینه سلسله مسایلی، بصورت بالفعل ابراز نموده است، امتناع از برسمیت شناختن بسیاری از واقعیت های موجود در جهان، گواه امر فوق می باشد. موقف و موضعگیری ضعیف ایالات متحده در امر بازسازی پس از جنگ که در توافقات یالنا - پوتسدام از آن تذکار بعمل آمده بود، بر ادعای متذکره صحه می گذارد. در چنین وضعیتی، طرح شعار "کسی که با ما نیست، پس دشمن ما است"، کشورهای اروپایی و عربی را در موقعیت دست و پاگیری قرار داد. همچنان بمنظور فرار از این حقیقت که ایالات متحده بطور خودکار بمتابیه همدست تروریست ها به ثبت رسیده است، از جانب حلقات معینی اقدامات و تلاش های مذبحانه ای بعمل آمد تا چنین لکه ننگ را که مایه شرمساری و سرافکندگی آنها محسوب می گردد، از دامان خویش بزدايند. همچنان متذکر باید گردید که عده ایی از کشورهای عضو پیمان اتلانتیک شمالی به دلیل عدم شرکت در جنگ عراق و فراخوانی یکجانبه نیروهای نظامی شان از منطقه جنگی، در معرض خطر تعزیرات اقتصادی قرار گرفتند. این واقعیت را در مورد کشور عزیزما نیز نباید فراموش نمود که عده ایی از کشورهای سهیم در مبارزه ضد تروریستی نیز در صدد فراخوانی آنعده از نیروهای شان که قبلاً در فعالیت های محاروبی سهیم بودند، اقدام نمودند. بصورت رسمی سخن در مورد تجدید سازمان نیروهای ائتلاف مطرح بحث می باشد، اما جا دارد تا یادآور شد که کشورهای اروپایی متحد امریکا آمادگی اندکی دارند تا بمنظور سربلندی با مخالفین مسلح مبارزه نمایند، این نیروهای رزمی ایالات متحده اند که

درکارزار افغانستان بصورت گسترده ای شرکت می‌ورزند، بنأءاً، به مشکل بتوان در مورد توانایی انجام فعالیت‌ها و اقدامات موثر نظامی علیه مخالفان مسلح بصورت کل، مطمئن بود.

امریکایی‌ها در افغانستان امروزی، خود را "ایجادگر و پشتیبان دموکراسی" در کشور ما می‌پندارند، اما نباید فراموش نمود که با موجودیت عوامل و موارد ذیل به مشکل بتوان در مورد استقرار دموکراسی و ایجاد صلح و امنیت پایدار در کشور امیدوار بود:

- کشت، زرع و قاچاق مواد مخدر؛
- صدور تروریسم از ماورای مرزهای کشور؛
- موجودیت فقر گسترده در کشور؛
- موجودیت پناهگاه‌های تروریست‌ها در خارج از قلمرو کشور؛
- حکومتداری ضعیف و موجودیت فساد در ادارات دولتی؛
- عدم تطبیق قانون در سراسر کشور؛
- موجودیت مراکز قدرت و دوگانگی در امر رهبری دستگاه سیاسی کشور و...

بدین ترتیب، در کنار موجودیت فاکتورهای متذکره، مداخلات آشکار و نهان عده ایی از کشورهای و نظام‌های موجود، بخصوص بعضی از دول، حکومتات، سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های معلوم الحال منطوقی در امور و مسایل داخلی کشور ما، از جمله علل اصلی تداوم جنگ، زد و خوردها، قتل و ویرانی‌های بیشمار در اراضی افغانستان محسوب می‌گردد. تبلور منافع و مصالح رژیم‌های سوذجو و جنگ طلب، در عدم استقرار اوضاع در کشور و مداومت خونریزی و برادر کشی در اراضی افغانستان عزیز متصور بوده و با ارسال سلاح، مهمات و مساعدت‌های مادی به نیروهای مخالف مسلح کشور، به آتش این جنگ در کشور ما هیزم می‌ریزند. حال و احوال اوضاع در منطقه ما نهایت متشنج گردیده و خطر عدم ثبات و بروز برخوردهای منطوقی بیش از هر زمان دیگر دهان باز نموده است. با تشنج اوضاع در کشور ما، دشمنان صلح در پی آن می‌باشند تا زد و خوردها و ناآرامی‌ها را از بستر کشور ما به کشورهای آسیای میانه و در همجواری با فدراتیف روسیه انتقال داده تا در صورت لزوم، موج متذکره در اراضی کشور اخیرالذکر نیز گسترش یابد. در مسایل و موارد متذکره در فوق، نه تنها اهداف سیاسی بلکه اهداف کلان اقتصادی نیز مضموم می‌باشد.

پانزدهم ماه جنوری سال ۲۰۱۷